

بچه‌جان! صلاح تو را فقط من می‌دانم و بس

نگاهی به آسیب‌های تربیت سختگیرانه

■ **مرضیه بامیری**

پدرش سختگیر بود و بیش از آنکه مهربانی و محبتش را نشان بچه‌ها بدهد، دوست داشت اقتدار و جذبه‌اش را در خانه به رخ بکشد. وقتی به خانه می‌آمد همه دنبال راهی برای فرار بودند. آن که نمره امتحانش ۱۵ شده غرولندها و تنبیهش شروع می‌شود. می‌خواهد یک ساعت او را سرزنش کند و موفقیت و درسخوانی پسر فلانی را در سرش بکوبد. آن یکی بزرگ‌تر بود و با دوچرخه سقوط کرده بود در جوی آب و شلوار نورا پاره کرده بود. می‌دانست دیگر خبری از شلوار نو نیست و مجبورش می‌کند بسا همان لباس پاره مدرسه برود تا مراقبت از وسایلیش را یاد بگیرد. بزرگ‌تر که شد، عجلش قادر به تصمیم‌گیری برای سرنوشش بود، ولی باز هم پدر بالای سرش بود و می‌گفت باید کاری کنی که من می‌گویم. با کسی دوست شوی که من می‌گویم. رشت‌های را بخوانی که من می‌گویم. مدرکی بگیري که من... او هیچ‌وقت طعم استقلال را نچشید. هیچ وقت نتوانست مثل همسالانش برای کارهای خود تصمیم بگیرد و مسئولیت کارهای خوب و بدش را بپذیرد. در خانه‌های بزرگ بوده که خبری از تشویق نبود. همه برای هر کاری و وظیفه داشتند، ولی تا دلشان بخواهد برای کارهای اشتباه و تجربه‌های کودکی و نوجوانی تنبیه شد و در سرش زدند. او مثل دوستانش علاقه‌ای به خانه رفتن نداشت. میل و انگیزه‌های نداشت. قصه خانه این بود که پدر بیاید سرس میز شام. مادر غذا را بی‌هیچ حرفی بکشد. وقتی خوردند هر کسی بدون کلامی گفت‌وگو سرسر بر نامه‌های خودش برود. پدر کنترل تلویزیون را دست بگیرد و شبکه‌های خبر را بالا و پایین کند و مادر جرئت نکند سرپای مورد علاقه‌اش را ببیند. پدر فیلم جنگی ببیند ولی نگذارد پسرها فوتبال تیم مورد علاقه‌شان را تماشا کنند. کسی جرئت نداشت برای رنگ لباس و مدل مو و کفش خود تصمیم بگیرد. همه این انتخاب‌های بدهی که برای بچه‌های همسالش عادی بود، برای او عین رؤیا بود، چون پدر فکسر می‌کرد آنها صلاحیت تصمیم‌گیری ندارند و بسا این سختگیری‌ها می‌خواست از اهالی خانه‌اش محافظت کند. با پسرها کمتر حرف می‌زد و دل به دل‌شان نمی‌داد که میدارد روی‌شان به هم باز شود و قبح میان‌شان بریزد. پسر بچه‌ها با پدرشان راحت‌ترند ولی اینها هر دوشان پشت مادر قایم می‌شدند و برای هر کاری باید به التماس می‌افتادند. پسرها حق نداشتند جلوی پدرشان پا دارز کنند. آن وقت بود که متهم به بی‌ادبی می‌شدند و مقایسه با نسل پدر که وقتی پدرش حرفی می‌زده از سر ادب سرش را بالا نمی‌کرده‌است. آنها محکوم به خواب اجباری در روزهای تابستان بودند. حکومت نظامی تا وقتی برقرار

د

د

اگر استقلال شخصیت فرزندتان در اولویت است لطفاً دوران دینش باشید و هر بار که خواستید نظر خود را به او تحمیل یاز قانون هر چه من می‌گویم استفاده کنید، به عواقب این رفتار ببیند پیشید و با کنترل غیر اصولی و قدرت زندگی زی‌بارا از جگر گوشه خود سلب نکنید. نگذارید در آینده به آنها بر چسب دست و پا چلفتی بزنند. نگذارید به آنها بگویند بچه‌ننه و شخصیتش را خرد کنند

آنان خجالتی و گوشه‌گیر می‌شوند

این‌گونه افراد اغلب از اجتماع می‌ترسند و خودشان را در جمع دوستان راه نمی‌دهند. خجالتی هستند و نظرشان را بیان نمی‌کنند. اگر قرار است یک کار گروهی انجام دهند، او مطابق میل دیگران عمل می‌کند و تمام نظرات را بی‌قید و شرط و

بی‌هیچ اعتراضی می‌پذیرد. او اغلب کارهایی که دوست ندارد انجام می‌دهد ولی قدرت اعتراض ندارد. آنها کمتر شروع‌کننده رابطه هستند و اغلب به درخواست دیگران مبتنی بر دوستی یا سایر روابط پاسخ می‌دهند.

اعتماد به نفس‌شان ضعیف است

این گونه آدم‌ها می‌ترسند نظر بدهند. در جمع خانوادگی و دوستان جوک تعریف نمی‌کنند، چون می‌ترسند کسی نخندد. در کلاس در برنامه پرسش و پاسخ شرکت نمی‌کنند. اگر حلاک‌حک مادر هستند در جلسه اولیا و مربیان قادر نیستند مشکل خود یا فرزندشان را بیان کنند، بدون اینکه از نگاه یا قضاوت دیگران بترسند. اگر کارمند هستند طرخی نمی‌دهند، از ترس اینکه می‌باید بد باشد و آنها شرم‌زده شوند. اینگونه افراد اغلب حس خوبی نسبت به خود ندارند و مدام در نروشان دنبال معایب فیزیکی هستند. اگر یکی مدام روی خودش عیب گذاشت و هر بار از ضعف جسمی یا زیبایی‌اش حرفی زد، بدانید ممکن است یکی از دلایل حکومت استبدادی در خانه باشد.

پر خاشک‌رند، چون تحقیر شده‌اند

این افراد مدام تحقیر شده‌اند و مخالفت با نظر دیگران ملکه ذهن‌شان شده است. حالا همین شیوه را ناخوسته برای دیگران اجرا می‌کنند. پس اگر در یک جمع دوستانه کسی پیدا شد که بی‌دلیل و فقط برای جلب توجه با هر تصمیمی مخالفت کرد و انتقادهایش بیش از اندازه بود، بدانید شاید تربیتش سختگیرانه بوده است. آنها زود از کوره درمی‌روند و مدام دنبال عیب‌جویی از دیگران هستند. به شدت قانون‌شکن هستند و به سختی با نظر دیگران موافقت می‌کنند. فرض کنید برای جشن روز معلم همه پیشنهاد می‌دهند فلان هدیه را بخریم، ولی او نمی‌پذیرد و ساز خودش را می‌زند و در نهایت هم به تنهایی هدیه تهیه می‌کند، ولی زیر بار نظر جمع نمی‌رود. آنان علاوه بر پر خاشگری لیباز هم هستند و اغلب می‌خواهند خلاف جهت آب شنا کنند و خواسته‌های دیگران از جمله رئیس یا معلم را وارونه اجرا کنند.

افسر ده و مضطربند

عجیب نیست اگر چنین افرادی مدام بترسند و دچار تپش قلب شوند. در کلاس از ترس واکنش مادر بعد از امتحان دچار اضطراب می‌شوند و همه چیز را فراموش می‌کنند یا به کمکور خود گند بزنند و اگر کاری یا رابطه‌ای را در بزرگسالی آغاز می‌کنند، مدام در اضطراب از اشتباهات احتمالی باشند. فرزندان مضطرب در کلاس ناخن می‌چوند، تپش قلب می‌گیرند یا بی‌دلیل معده‌شان تیر می‌کشد. این بچه‌ها در سنین پایین‌تر ممکن است دچار شیدارداری شوند و در سنین بالاتر ممکن است کابوس شبانه آزارشان بدهد.

بود که والدین از چرت ظهر گاهی تعطیلات برخیزند.

حق نداشتند صدای ضبط را بالا ببرند. حق نداشتند بازی کنند، چون همسایه زیرین ساختمان نیاز به آرامش داشت. به گره به پسرها پها نمی‌داد، چون فکر می‌کرد لوس بار می‌آیند. حق نظر خواهی نداشتند. کجا برویم، امشب چه بخوریم یا تفریح‌مان فلان برنامه یا فلان مکان باشد. آنها هر دو پسر بودند ولی هر گز اجازه نداشتند بیرون از خانه بازی کنند و زیاد در کوچه باشند. گاهی چنان میان بازی آنها را با فریاد صدا می‌زد که خودشان خجالت می‌کشیدند و در خانه می‌خزیدند. دوره پرالتهاب نوجوانی را با هر بدبختی‌ای بود پشت سر گذاشتند، ولی مراقبت‌های شدید پدر همچنان ادامه یافت. پسرها گواهینامه گرفتند ولی هر بار خواستند رانندگی کنند، پدر گفت: شما نمی‌توانید. شما می‌زنید آدم می‌کشید و از این دست حرف‌ها. آنقدر در سرشان زد و تحقیرشان کرد که حالا همان پسر ۳۰ساله از رانندگی می‌ترسد و به محض قرار گرفتن پشت ران اضطراب می‌افتد به جانش. آنقدر به اطراف نگاه می‌کند که هول می‌کند و عرق سرد روی پیشانی‌اش

می‌نشیند. حالا از اضطراب است که نمی‌تواند ولی پدر می‌گوید، دیدی گفتم عرضه ندار ی. او زیر بار ازدواج نمی‌رود، چون می‌ترسد. نمی‌تواند ساختمان نیاز به باشد. اعتماد به نفس برای عشق و دوست داشتن را ندارد و احساس می‌کند در صورت دوری از پدر هر کاری را اشتباه انجام می‌دهد. این روایت برایتان آشنا نیست؟ شما چند نفر را می‌شناسید که چنین جوی در خانه‌شان حاکم است؟ حرف اول و آخر را فقط پدر می‌زند و بچه‌ها مثل مترسک فقط چشم می‌گویند و قدرت اختیار ندارند؟ چند بار دیده‌اید که در جمع میهمانی مردی فرزندش را جلوی جمع تنبیه یا تحقیر کند و بچه نتواند سرش را بلند کند و خجالت‌زده شود؟ به این سبک خشن و ترسناک تربیت فرزند می‌گویند سبک سختگیرانه یا مستبدانه؛ یکی دستور می‌دهد و بقیه چشم می‌گویند. این چکیده سبک است؛ جایی که در آن محبت به شدت کم و کنترل و سختگیری به شدت زیاد است. حالا ببینید نشانه‌های این سبک را بشناسیم و بدانیم چه عواقبی در انتظار تربیت‌شدگان این سبک خواهد بود.

خانه او را عادت بدهید هر کاری کرد با شما در میان بگذارد، حتی اگر اشتباه باشد. شما هم به خاطر صاف‌دقتش او را ببخشید و یادش بدهید با شما روراست باشد.

آدم‌های خلاق نیستند

اگر کودک یا نوجوان خود را تحت مراقبت‌ها و باید و نبایدهای شدید تربیت کردید، لطفاً توقع یک فرزند خلاق را نداشته باشید. اگر در مدرسه مدام نقاشی تکراری کشید یا در کارهای هنری هیچ خلاقیتی به خرج نداد، تعجب نکنید.

شما قدرت ریسک را در او کشته‌اید. اگر آنها برای حل مشکلات از یک راه مشخص استفاده می‌کنند یا قادر نیستند در شیوه رفتاری و سبک زندگی خود تغییر دهند، متعجب نشوید. این همان دسته‌گل تربیت سختگیرانه شماست. اگر فرزندتان کنجکاو نیست و بی‌چون و چرا تمام پدیده‌ها را می‌پذیرد و با همه چیز کنار می‌آید، در رفتار خودتان دنبال علت باشید.

در تصمیم‌گیری ضعیفند

افراد در این سبک از تربیت خشن و مستبدانه اغلب نمی‌توانند به استقلال‌کثری و شخصیتی کامل برسند. آنها در همه حال برای هر تصمیمی حتی انتخاب ساده‌ترین مسائل باید نظر دیگران را برپسند. جرئت مستقل فکر کردن

و پیدا کردن راه‌حل را ندارند.

برای درک این مسئله کافی است به شمار زیادی از پسرها دقت کنید که قدرت تصمیم ندارند و ذهن‌شان کامل در تملک والدین است، حتی نمی‌توانند شریک زندگی خود را به درستی و به تنهایی انتخاب کنند و حتی بعد از ازدواج برای حل مشکلات دونفره‌شان به دامان مادر پناه می‌برند. به زودی این خصیصه موجب اختلاف و جدایی زوجین می‌شود و همسرش می‌گوید: ما زندگی خصوصی نداریم و به جای همسر مادرش تصمیم می‌گیرد.

اهل تشویق باشید نه تنبیه

اگر استقلال شخصیت فرزندتان در اولویت است، لطفاً دوران دینش باشید و هر بار که خواستید نظر خود را به او تحمیل یا از قانون هر چه من می‌گویم استفاده کنید، به عواقب این رفتار ببیند پیشید و با کنترل غیر اصولی و سختگیری‌های خارج از عرف قدرت زندگی زی‌بارا از جگر گوشه خود سلب نکنید. نگذارید در آینده به آنها بر چسب دست و پا چلفتی بزنند. نگذارید به آنها بگویند بچه ننه و شخصیتش را خرد کنند. نگذارید آنقدر ضعیف باشید که دیگران برای کار و روابطش تصمیم‌گیری کنند. «ه» گفتن را یادش بدهید و از مخالفت بچه‌ها با نظر‌تان ترسید و اسمش را هرچ و مرج نگذارید.

اگر گاهی بی‌نظم شدند، شما صبوری کنید. اگر ترسید او را در اغوش بگیرد و با محبت او را مطمئن کنید که حل مشکل کنارش هستید. اگر فرزند نوجوان داردید او درگیر رابطه‌های جذاب و خطرناک این دوره شده با او طرح رفاقت بریزید و رقیقانه مراقبش باشید نه مستبدانه. اهل تشویق باشید نه تنبیه.

رفق چنانکه در کتب لغت آمده در چهار معنا به کار می‌رود: ۱) کاری را خوب انجام دادن در مقابل بد انجام دادن کار. ۲) ترم‌خوبی در مقابل تندخویی و شدت عمل. ۳) میانه‌روی و اعتدال در انجام کار. ۴) محکم‌کاری و دقت در انجام کار. مدارا نیز در لغت به معنای ملاطفت و نرمی و ملایمت و احتیاط کردن آمده است.

این دو واژه، بر اساس آنچه در زبان عربی و فارسی از آن اراده می‌شود، در زمینهٔ تعلیم و تربیت به این معنا به کار می‌رود که مربی با متریبان به گونه‌ای رفتار کند که به زیبایی و آسانی، آنان را به سوی اهداف تربیتی مورد نظر هدایت کند. اگر مربی چنین عمل کند، گفته می‌شود که با تربیت‌آموزان خود به رفق و مدارا رفتار کرده است. در روایتی پیامبر(ص) خطاب به حضرت علی(ع) می‌فرماید: «یا علی! این دین، دین استوار و محکمی است، از این رو با رفق و نرمی در آن سیر کن و عبادت خداوند را برای خودت ناخوشایند مکن که زیاده‌رو و افراط‌کار نه مرکب خود را سالم باقی می‌گذارد و نه راه را طمی می‌کند.» (الکافی، ج ۲، ص ۸۷)

این روایت به روشنی بیان می‌کند که عدم‌رفق در جایی که رفق و مدارا لازم است، علاوه بر آنکه موجب شکست فرد در رسیدن به اهداف خود می‌شود، وسیله و ابزار وی برای رسیدن به هدف را نیز از میان می‌برد.

پیشوایان دینی(ع) هنگامی که می‌خواستند احکام و شرایع را به مردم آموزش دهند، به اندازه فهم‌شان با آنان سخن می‌گفتند و مسائل دینی را به گونه‌ای که آنان به آسانی دریابند، بیان می‌کردند. خداوند در قرآن می‌فرماید: «ما هیچ رسولی را جز به زبان قوم خود نفرستادیم تا برای آنان احقاقیق را آ تبیین کند.» (ابراهیم، آیه ۴)

پیامبر گرامی اسلام(ص) نیز می‌فرماید: «به ما پیامبران دستور داده شده است مردم به اندازه عقل و فهم‌شان سخن بگویم.» (بحارالانوار، ج ۱، ص ۸۵)

از امام صادق(ع) نیز نقل شده است: «رسول خدا(ص) هیچ‌گاه با مردم به احسب اکنه و باطن عقل خویش سخن نگفت.» (علامه طباطبایی، سنن‌النبی، ۵۷)

بنابراین مربی در مقام تربیت، نخستین کاری که باید به انجام آن همت بگمارد، این است که با تربیت‌آموزان خود، چنان سخن گوید که به آسانی مراد او را دریابند و این مستلزم آن است که مربی سخن خود را از درجه و مقام درک و فهم خود تا سطح درک و فهم تربیت‌آموزانش تنزل دهد.

به علاوه، گاه مدارا و رفق با متریبان اقتضای می‌کند که مطالب خاصی با آنان در میان گذاشته‌شود و از ارائه

راهنما



تعادل و ملایمت در سیره تربیتی معصومین(ع)

آدم‌بامردم به رفق ومدارا رفتارکنم

رفق و مدارا در تربیت از اصول مهم تربیت در اسلام است. در سیره تربیتی پیشوایان دینی(ع) رفق و مدارا با تربیت‌آموزان از جایگاه والایی برخوردار می‌باشد تا جایی که پیامبر گرامی اسلام(ص) در موارد متعددی به این موضوع اشاره کرده که وی از جانب خداوند موظف و مأمور است با مردم به رفق و مدارا رفتار کند. محمد داودی در مقاله‌ای که با عنوان «رفق و مدارای تربیتی در سیره معصومین(ع)» در نشریه حوزه و دانشگاه منتشر و پور تال جامع علوم انسانی آن را باز‌نشر کرده، به ابعاد متعداین رویکرد تربیتی پرداخته است. ما در اینجا گزیده‌ای از این مقاله پژوهشی مشروح را آورده‌ایم.

مطالبی که فراتر از میزان درک و فهم آنان است، خودداری شود. چنانکه در سیره معصومین(ع) ملاحظه می‌شود که گاه بعضی از مطالب را با افرادی خاص مطرح می‌کردند.

در سیره تربیتی پیشوایان دینی(ع) به اختلاف سنی افراد توجه خاصی شده است. آنان نیز بین گسالان و کودکان تفاوت بسیاری قائل شده‌اند و از هر یک متناسب با سن‌شان انتظار داشته‌اند.

امام زین‌العابدین(ع) به کودکان دستور می‌داد نماز مغرب و عشا را باهم و نماز ظهر و عصر را نیز باهم بخوانند. به ایشان می‌گفتند: نماز را در وقت نمی‌خوانند. آن حضرت می‌فرمود: بهتر از این است که بخوانند و نماز نخوانند. (مسندترک الواسطل، ج ۲، ص ۱۶)

باید توجه داشت که در زمان معصومین(ع) نمازها عصر و نمازهای مغرب و عشا را باهم بخوانند تا نماز مغرب و عشا را باهم و نماز ظهر و عصر را نیز باهم بخوانند. به ایشان می‌گفتند: نماز را در وقت نمی‌خوانند. آن حضرت می‌فرمود: بهتر از این است که بخوانند و نماز نخوانند. (مسندترک الواسطل، ج ۲، ص ۱۶)

در اینجا لازم است به این سؤال نیز بپردازیم که آیا در سیره تربیتی معصومین(ع) محدوده‌ای برای رفق و مدارای تربیتی معین شده است یا نه؟ در صورت مثبت بودن جواب، در چه مواردی می‌توان از رفق و مدارا استفاده کرد و در چه مواردی نمی‌توان؟ البته در مورد این پرسش نمی‌توان جواب قاطعی ارائه کرد، در عین حال با توجه به سیره معصومین(ع) می‌توان به مؤلفه‌هایی که ما را در دستیابی به پاسخ کمک می‌کند، اشاره کرد.

معصومین(ع) در مواردی که با فردی جاهل یا ناآگاه به احکام و آموزه‌های دینی مواجه می‌شدند یا او به رفق و مدارا برخورد می‌کردند و اجازه نمی‌دادند دیگران نیز با آنان به شدت و خشونت رفتار کنند. توان جسمی نیز یکی از مؤلفه‌هایی است که معصومین(ع) در رفتارهای تربیتی خود آن را در نظر می‌گرفتند.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که رفق و مدارا در تربیت دینی چه تأثیری دارد؟ ما در اینجا تنها به دو نکته در در سیره و روایات معصومین(ص) بر آن تأکید شده است، اشاره می‌کنیم.

نخستین موضوعی که در این باب در سیره‌ها مطرح شده این است که رفق و مدارا با متریبان سبب جذب آنان به مربی و شخصیت، منش، آرا و عقاید او می‌شود. دومین موضوعی که در سیره‌ها مطرح است اینکه رفق و مدارا با تربیت‌آموزان سبب می‌شود آنان آموزه‌ها و مفاهیم دینی را سه‌به‌ترین وجه درک، جذب و درونی‌کنند و به تدریج به مدارج بالای ایمان و کمال برسند، بدون آنکه از اعمال دینی خسته یا دلزده شوند.

در خاتمه به اختصار می‌توان گفت: ۱. در سیره معصومین(ع) رفق و مدارا جایگاه والایی دارد. ۲. رفق و مدارا هم در مواجهه با دیگران و هم در مواجهه با خود باید رعایت شود. ۳. در مورد گستره و محدوده اعمال رفق و مدارا باید به موضوعاتی مانند علم و جهل، توان جسمی، توان عقلی و ذهنی و درجات ایمان مخاطبان توجه داشت. به

افزایش باید.

راهنما

رفق و مدارا با متریبان سبب جذب آنان به مربی و شخصیت، منش، آرا و عقاید او می‌شود. همچنین رفق و مدارا با تربیت‌آموزان سبب می‌شود آنان آموزه‌ها و مفاهیم دینی را به بهترین وجه درک، جذب و درونی‌کنند و به تدریج به مدارج بالای ایمان و کمال برسند، بدون آنکه از اعمال دینی خسته یا دلزده شوند